



بازنمایی سکوت بین‌نسلی زنان در ادبیات جنایی معاصر ایران: مطالعه موردی رمان‌های مجموعه جوان و جنایت جردن

فرحناز قاسمی نیا^۱، رضا ستاری^۲

چکیده

در این پژوهش، بازنمایی «سکوت بین‌نسلی زنان» در بستر ادبیات جنایی معاصر ایران تحلیل شده است؛ سکوتی که به‌منزله کنشی نمادین، تجلی تداوم زخم روانی جمعی و سازوکاری فرهنگی برای حفظ بقا تلقی می‌شود. بر بنیاد نظریه تروما و حافظه بین‌نسلی، با تمرکز بر آرای کروت، هیرش و لاکاپرا، سکوت نه به‌منزله فقدان گفتار، بلکه صورتی پیچیده از روایت درد و بازپوش حافظه خاموش دانسته شده است. هدف پژوهش، واکاوی فرایندهایی بوده است که از طریق حافظه و انتقال زخم، هویت زن را در تقابل با ساختارهای قدرت و ناموس فرهنگی بازتعریف می‌کنند. در چارچوب روش توصیفی - تحلیلی و با رویکردی میان‌رشته‌ای، پیوند ادبیات جنایی و روان‌شناسی آسیب در افق فمینیستی و بین‌نسلی بررسی شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد سکوت در متون رمان، پایان روایت نیست؛ بلکه بستری است برای بازتولید ناگفته‌ها و ترمیم حافظه آسیب‌دیده؛ زبانی نامرئی که همچون ابزار برای مقاومت و درمان تدریجی هویت جمعی عمل می‌کند. نتیجه پژوهش آن است که تروما در پیوند با سکوت و انتقال بین‌نسلی، امکان تجدید گفتار زنانه و بازسازی سوژگی گسسته را فراهم می‌کند؛ گفتاری که به‌جای ختم روایت، مجال تکرار ناگفته را پدید می‌آورد.

واژه‌های کلیدی: سکوت بین‌نسلی، تروما، زنان، روان‌کاوی فمینیستی، ادبیات جنایی

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران. دانش آموخته حقوق قضایی (نویسنده مسئول)
Parinaz.ghassemi@gmail.Com

۲. دانشیار زبان و ادبیات فارسی، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران
Rezasatari@umz.ac.ir

ارجاع به این مقاله:

فرحناز قاسمی نیا؛ رضا ستاری. "بازنمایی سکوت بین‌نسلی زنان در ادبیات جنایی معاصر ایران: مطالعه موردی رمان‌های مجموعه جوان و جنایت جردن". مطالعات بین‌رشته‌ای ادبیات، هنر و علوم انسانی، ۶، ۱۲، ۱۴۰۵، ۱۹۶-۱۶۷. doi: 10.22077/islsh.2026.9813.1695



۱. مقدمه

پدیده سکوت در ادبیات معاصر ایران، به‌ویژه در ژانر جنایی زنان، نمودار دریچه‌ای به‌سوی پیچیدگی‌های روانی، اجتماعی و تاریخی است که نمی‌توان آن را صرفاً فقدان گفتار یا بی‌کلامی دانست. سکوت، در این متون، ابزاری نمادین و زبان دیرپای غیرمستقیم انتقال تروماهای جمعی و حفظ زیست‌بوم بقا در ساختارهای مردسالارانه است. در ادبیات جنایی، به‌ویژه در رمان‌های مجموعه *جوان* (۱۳۹۶) اثر لاله زارع و جنایت جردن (۱۳۹۴) نوشته علیرضا محمودی، سکوت به‌عنوان روایت موازی، حامل تجربه‌های انکارشده و رمزگذاری‌شده است که با زبان نشانه‌شناسی و رمزهای ظریف، روان‌زخم را بازتاب می‌دهد.

سکوت میان نسل‌های زنانه نمادی از گردش درد و حافظه خاموش است که در بطن روابط پیچیده خانواده‌های ایرانی و جامعه مردسالار شکل می‌گیرد و از طریق زبان‌های غیرکلامی و نشانه‌های رفتاری به روایت‌های فردی و جمعی بدل می‌شود. این پرسش که چگونه سکوت به یک زبان فعال و کنش‌گر بدل شده، محور اصلی پژوهش است؛ خصوصاً که مفهوم سکوت به‌عنوان واسطه‌ای برای انتقال و بازاندیشی تروما، در ادبیات نقدی روان‌شناسی و مطالعات جنسیت به‌طور گسترده مطرح شده است.

نظریه روان‌زخم کروت^۱ (۱۹۹۶) سکوت را نه تنها فقدان گفتار، بلکه «تجربه ناتوان از بیان» می‌داند که با بازگشت‌های ناگهانی حافظه، تروما را به رخدادی غیرقابل بازشناسی گره می‌زند. این تجربه، زبان گفتاری را ناکام می‌گذارد و به ایجاد حافظه خاموش منجر می‌شود که در بازجویی‌های روان‌شناسانه و روایت‌های ادبی آشکار می‌شود. همچنین، هیرش^۲ (۲۰۱۲) با مفهوم پساخافظه نشان می‌دهد که چگونه تجربه تروما به نسل‌های بعدی منتقل و به حافظه جمعی بدل می‌شود؛ به‌شکلی که نه مستقیماً، بلکه به‌صورت روایت‌های خانوادگی، سنت‌ها و سکوت‌های ساختاری ادامه می‌یابند. لاکاپرا^۳ (۲۰۰۱) تمایز میان «تکرار» و «پرداختن انتقادی به حافظه» را معرفی می‌کند که به فرد امکان می‌دهد سکوت را به‌عنوان گذرگاهی از تکرار دردناک به امکان مقاومت و بازاندیشی تجربه کند.

ادبیات جنایی زنان در ایران، به‌ویژه رمان‌های موردنظر، این دیدگاه‌های نظری تروما و سکوت بین‌نسلی را به‌گونه‌ای منحص‌به‌فرد بازتاب می‌دهد و سکوت را به‌سان ابزار انتقال تروما، تحقق حافظه جمعی و بازنمایی زخم‌های تاریخی و

1. Caruth, Cathy
2. Hirsch, Marianne
3. LaCapra, Dominick

اجتماعی می‌نگرد. این آثار علاوه بر نمایش واقعیت‌های تلخ تاریخی، زنانگی در بستر ساختارهای مردسالار را تحلیل و زبان جدیدی از مقاومت و سرکوب ارائه می‌دهند.

پژوهش‌های پیشین در حوزه روان‌شناسی اجتماعی و مطالعات فرهنگی نشان می‌دهد که سکوت زنان در فرهنگ ایران، به‌ویژه در عرصه خشونت خانگی و ساختارهای مردسالاری، از جنس سکوتی است که نه تنها ناشی از فقدان گفتار، بلکه بازتابی از فرایندهای روانی و اجتماعی پیچیده است. سکوت زنانه اغلب به‌عنوان یک راهبرد معاصر شناختی و روانی زیر بار فشارهای روانی، سرکوب و ترس قانونی تبیین شده است. در پژوهش‌های معاصر، سکوت زنان اغلب به‌عنوان شیوه‌ای برای کنار آمدن با فشارهای روانی، محدودیت‌های اجتماعی و هراس از پیامدهای قانونی تفسیر شده است. در این چارچوب، سکوت صرفاً نشانه‌ای از انفعال تلقی نمی‌شود، بلکه می‌تواند نوعی واکنش و حتی شکلی از مقاومت پنهان در برابر شرایط مسلط به شمار آید.

بازنمایی چنین سکوتی در ادبیات جنایی، به‌ویژه در رمان‌هایی مانند مجموعه *جوان و جنایت* جردن، فرصتی فراهم می‌آورد تا از سطح فردی فراتر رود و روابط اجتماعی و فرهنگی قدرت و نظام‌های سرکوب‌کننده، به‌ویژه مبارزه میان هویت زنانه و هژمونی مردانه تحلیل شود. این آثار، سکوت را به‌عنوان نمادی چندسطحی از درد روانی و تاریخی ارائه می‌کنند که در بطن روایت‌های پیچیده خانوادگی و اجتماعی فرو رفته است.

مطالعات اجتماعی در حوزه خشونت خانگی در ایران نشان داده‌اند که سکوت زنان در برابر خشونت، نه نشانه ضعف، بلکه سازوکاری اجتماعی برای تداوم نظم مردسالار و بازتولید آسیب‌های روانی و نسلی است. این سکوت به‌تدریج به بخشی از زیست‌جهان فرهنگی زنان بدل می‌شود و چرخه سلطه و انقیاد را در سطح خانوادگی و جمعی استمرار می‌بخشد (طالبی و رحمانی ۱۴۰۰: ۶۳۹ و ۶۴۶). در چنین بستر اجتماعی، ادبیات جنایی زنان به‌صورت بستری نمادین برای افشای این ساختارهای پنهان عمل می‌کند؛ فضایی که در آن، سکوت‌های تحمیل‌شده، با زبان استعاره و روایت‌های موازی، امکان بازخوانی و نقد نظری سازوکارهای قدرت را می‌یابند.

از چشم‌انداز مطالعات فمینیستی و اخلاق روایت، سکوت‌های زنانه نه تنها بازمانده روان زخم، بلکه برساخت‌هایی از توان مقاومت نیز تلقی شده‌اند؛ زیرا در فرایند بازنمایی ادبی، زن سوژه‌ای فعال است که با اتخاذ سکوت معانمند، زبان تازه‌ای را برای سخن گفتن از درد و تاریخ خود می‌آفریند. در این خوانش، سکوت

نه فقدان گفتار، بلکه کنشی است که به هویت روایی و بازآفرینی فضای گفت‌وگو تعلق می‌گیرد و همچون یک گفتمان نمادین، زخم‌های فردی و جمعی را به عرصهٔ بازنمایی فرهنگی وارد می‌کند. این تلقی، در تبیین روان‌کاوانهٔ فمینیستی سکوت، نشان می‌دهد که سکوت زنان در مواجهه با تبعیض و خشونت، به سازوکار نمادینی برای رمزگذاری درد و بازتعریف سوژگی زنانه تبدیل می‌شود (طالبی و رحمانی ۱۴۰۰: ۶۲۹؛ ابراهیمی و محمدی ملک‌آبادی ۱۴۰۳: ۳)

در رمان *جمجمهٔ جوان* اثر لاله زارع، سکوت زنان نه تنها بازتاب‌دهندهٔ آسیب‌های روانی و اجتماعی است؛ بلکه به‌عنوان یک زبان نمادین و چندلایه عمل می‌کند که تجربه‌های تروماتیک را در تأملی عمیق و ظریف بازتولید می‌نماید. پرهیز از بیان مستقیم رنج، تحت فشار ساختارهای پدرسالار و تابوهای فرهنگی شکل گرفته است که منجر به تولید سکوتی معنادار و پر از بار روانی می‌شود. مهر، و گُلرخ و زهرا در رمان *جمجمهٔ جوان* نمونه‌هایی از این زنانند که به‌دلیل ترس‌های اجتماعی و فشارهای خانوادگی سکوت اختیار می‌کنند و این سکوت به‌عنوان وسیله‌ای برای محافظت شخصی و خانوادگی عمل می‌کند. این روایت زبانی بهتر است به‌سان ابزاری فعال برای بازنمایی حافظهٔ جمعی زنان و نقشی مقاومتی در برابر فراموشی تاریخ زنانه تلقی شود.

همچنین سکوت در این رمان زمانی شکسته می‌شود که شخصیت‌ها به بازنمایی زخم‌های خانوادگی و تاریخی می‌پردازند؛ اما این بازنمایی همزمان با چالش‌ها و مقاومت‌های روانی و اجتماعی درهم‌تنیده است. این ویژگی، بازنمایی داستانی سکوت را از یک خلأ صرفاً کلامی، به زبانی کنش‌گر و حامل معنا تبدیل می‌کند که روایت زنانه را در فضای مردسالارانهٔ ایران تثبیت می‌کند. این تحلیل در امتداد رویکردهای نظری کروت، هیرش و لاکاپرا قرار می‌گیرد که خاموشی را نه سردرگمی، بلکه فرایندی فعال و ساختاری در تحلیل روانی و تاریخی تروما می‌دانند (کروت ۱۹۹۶: ۶۶ و ۱۵۲؛ هیرش ۲۰۱۲: ۶؛ لاکاپرا ۲۰۰۱: ۴۸)

در رمان *جنایت جردن* نوشتهٔ علیرضا محمودی (۱۳۹۴)، سکوت به‌عنوان واکنش به سیطرهٔ قدرت مردانه، به‌صورت ساختاری پیچیده از روایت‌های درهم‌تنیده و سردرگم نمایان می‌شود. زنان این داستان، قربانیان چندلایهٔ برساخته‌شده از مناسبات جنسیتی، اقتصادی و سیاسی هستند که هرکدام در تلاش برای بقا، سکوت انتخابی یا اجباری را پیشه می‌کنند. این کنش سکوت به‌عنوان سازوکاری برای گریز از خشونت و کتمان هویت، در عین حال پرسش‌های مهمی دربارهٔ حق بازنمایی و حضور زنانه در فضای عمومی مطرح می‌کند. روایت‌های موازی و لایه‌های پنهان داستان، سکوت را به عرصهٔ چالش قدرت و سیاست جنسی بدل می‌کنند که از

وضوح زخم‌های روانی و تاریخی حکایت دارد.

در هر دو رمان، سکوت فراتر از یک پاسخ منفعلانه، به کنشی فعال و نشانه‌ای از مقاومت در برابر فراموشی و سرکوب می‌انجامد. حافظه تراوماتیک از طریق این سکوت حفظ و منتقل می‌شود و به‌گونه‌ای روایت می‌شود که نسل‌های آتی را درگیر چرخه جدیدی از مقاومت و بازخوانی کرده است.

روان‌کاوی فمینیستی، رویکردی مهم و تأثیرگذار در فهم ابعاد روانی، فرهنگی و جنسیتی پدیده سکوت در ادبیات زنان به شمار می‌آید. این رویکرد، که براساس نظریه‌های فمینیستی و روان‌کاوی سنتی شکل گرفته است، نشان می‌دهد چگونه ساختارهای جنسیتی ناهمسان و تبعیض‌آمیز در تکوین روان و زبان سوژه‌های زن مؤثرند و چگونه سکوت نه‌تنها به‌عنوان فقدان گفتار، بلکه به‌عنوان زبانی متشکل از نشانه‌ها و مقاومت فهمیده می‌شود. (سالبرگ و گرند ۲۰۲۴: ۶۷)

تحلیل روان‌کاوی فمینیستی، همچون تحقیقات فرجیان (۱۴۰۱) و در حوزه واکاوی نقد ادبی فمینیستی در آثار زنان نویسنده ایرانی توسط واصفی (۱۳۸۸)، بر پیوند اتوریته و کنترل مردانه در بیان رنج‌ها و تروماهای زنانه تمرکز دارد. این مطالعات نشان می‌دهند که سکوت زنانه بیشتر محصول ساختارهای سرکوب و خشونت‌های جنسیتی است که زبان را به محدوده‌ای از حاشیه کشانده و آن را به‌شکلی نشانه‌وار و کنایه‌آمیز تبدیل می‌کند.

در رمان‌های مجموعه جوان و جنایت جردن، روان‌کاوی فمینیستی کمک می‌کند تا شکل‌های گوناگون این سکوت‌ها تحلیل شوند؛ هم به‌عنوان واکنش به خشونت‌های فردی و خانوادگی و هم به‌عنوان فرایندی که از طریق آن، زنان هویت‌های نوظهور خود را در برابر هژمونی مردانه مقاوم می‌کنند. زبان سکوت، در این زمینه‌ها، حامل بار سنگین زخم‌های تاریخی است و همزمان زمینه‌ساز گفتار مقاومت و اعاده حشیت زنانه قلمداد می‌شود. این رویکرد باز نمود پیچیده‌ای از «جابه‌جایی» و «بازآفرینی» در روایت‌ها ارائه می‌کند که در آن، سکوت جایگزینی برای روایت‌های تحمیلی و مفقود شده است و سودای زبان‌بخشی دوباره به زخم‌ها و دردهای ناگفته را در خود دارد.

پژوهش حاضر به‌وسیله رویکردی میان‌رشته‌ای، ترکیبی از نقد ادبی، روان‌کاوی فمینیستی و مطالعات فرهنگی، به بررسی موضوع سکوت بین‌نسلی زنان در ژانر ادبیات جنایی معاصر ایران می‌پردازد. این رویکرد چندوجهی امکان تحلیل لایه‌های پیچیده روایت، نشانه‌شناسی زبان سکوت و بازنمایی روان‌زخم و جراحت‌های تاریخی را فراهم می‌آورد. همچنین، اجازه می‌دهد همزمان به سطوح فردی، خانوادگی و اجتماعی سکوت نگریسته شود و فرایندهای قدرت و مقاومت در این ساختار به‌صورت جامع

مورد ارزیابی قرار گیرد.

ادبیات جنایی ایران، به‌ویژه آثاری چون *جمجمه جوان* و *جنایت جردن*، به‌عنوان حوزه‌ای منحصربه‌فرد برای تجلی سکوت و مبارزه زنان در برابر نظام هژمونیک مردسالار مطرح می‌شود. این آثار با بهره‌گیری از عناصر ژانری، نقدهای سیاسی و اجتماعی را به بطن روایت خود می‌آمیزند و نمایشی دقیق از چالش‌های روانی، قانونی و فرهنگی زنان ارائه می‌دهند. در این بستر، سکوت زنانه نه تنها بیانگر سرکوب، بلکه وسیله‌ای برای بازسازی هویت و شکل‌گیری مقاومت به شمار می‌آید.

درنهایت، این تحقیقات و مبانی نظری، چارچوبی قابل اتکا برای فهم سکوت میان‌نسلی زنان و بازنمایی آن در ادبیات جنایی معاصر ایرانی فراهم آورده است و پژوهش‌کنونی در امتداد چنین سستی به واکاوی این پیچیدگی‌ها خواهد پرداخت تا علاوه بر گسترش دانش نظری، پاسخ‌هایی برای ضرورت‌های اجتماعی و فرهنگی امروز عرضه کند.

۲. اهداف، اهمیت و محدوده پژوهش

این پژوهش با تمرکز بر بازکاوی سکوت میان‌نسلی زنان در بستر رمان جنایی معاصر، در پی آن است تا چگونگی تداوم و بازپیش رنج‌های جمعی را در پرتو نظریه‌های روان‌زخم کروت، حافظه پساتروما و بین‌نسلی هیرش و تفسیر انتقادی لاکاپرا روشن کند. هدف بنیادین آن، استخراج سازوکارهای خاموشی روایی و سایه‌صدا در انتقال تجربه‌های ناگفته و تبیین نقش بافت فرهنگی - اجتماعی در شکل‌گیری این چرخه‌های سکوت است. افزون بر این، پژوهش می‌کوشد با تلفیق تحلیل ادبی و رویکرد تروما، امکان خوانش زیبایی‌شناسانه رنج و حافظه را فراهم آورد تا درنهایت، نقشه‌ای نظری برای فهم روایت‌های زنانه از خشونت و خاطره ارائه دهد.

اهمیت این پژوهش در تبیین مناسبات بین‌رشته‌ای میان مطالعات روان‌زخم، نظریه‌های حافظه و نقد ادبی بازنمایی می‌شود. این مطالعه، خلأ موجود در تحلیل متون داستانی معاصر ایران را با محوریت بازپیش و انتقال تروماهای جمعی از طریق سکوت روایی و زبانی مرتفع می‌کند. از آنجاکه ادبیات به‌سان آینه‌ای برای انعکاس روان‌زخم‌های فردی و اجتماعی تلقی می‌شود، این پژوهش می‌تواند با تمرکز بر ژانر جنایی که به‌طور ماهر در پی کشف حقیقت‌های پنهان است، الگوهای فرهنگی برخورد با گذشته و نحوه مدفون‌شدن رنج در لایه‌های ناخودآگاه را مشخص کند. بر این مبنا، یافته‌های این مقاله، ابزاری مهم برای مطالعات فرهنگی دهه‌های اخیر فراهم می‌آورد.

محدوده نظری پژوهش، به تحلیل مفهوم انتقال تروما براساس آثار متفکرانی چون کروت، هیرش و لاکاپرا اختصاص دارد و در گستره‌ای مشخص، از مفاهیم کلیدی نظیر «قبر و فانتوم»^۱ جهت تبیین مکانیسم‌های سکوت بین‌نسلی بهره می‌گیرد. همچنین، محدوده متنی این تحقیق صرفاً معطوف به رمان‌های جنایی معاصر فارسی است که در آن‌ها، محوریت داستان یا رنج، به تجربه‌های زیسته و خاموش زنان بازمی‌گردد.

۳. پیشینه انتقادی

پژوهش‌های انجام‌شده در حوزه ادبیات داستانی معاصر ایران، به‌ویژه در چارچوب مطالعات میان‌رشته‌ای، نشان می‌دهد که بازنمایی رنج زنانه، سکوت، خشونت ساختاری و فروبستگی صدا، غالباً از طریق رویکردهای روان‌کاوی، فمینیستی و گفتمان‌محور صورت‌بندی شده است. در این میان، نشریه مطالعات بین‌رشته‌ای ادبیات، هنر و علوم انسانی سهمی قابل‌توجه در طرح، بسط و تثبیت این مسیرهای نظری و انتقادی داشته است.

در مقاله «کاوانه شخصیت زن رمان دل فولاد براساس آرای کارن هورنای» از خدیوپور و دیگران (۱۴۰۱)، شخصیت زن در پرتو روان‌کاوی فرهنگی هورنای واکاوی شده است. در این پژوهش، برخلاف سنت فرویدی متکی بر عوامل زیستی و غریزی، منشأ اضطراب بنیادی و روان‌نژندی زنان در بستر مناسبات تربیتی، فرهنگی و اجتماعی مردسالارانه جست‌وجو می‌شود. شخصیت «افسانه» در رمان دل فولاد، در نتیجه زیستن در ساختاری که مالکیت مرد بر زن را امری طبیعی و مشروع بازتولید می‌کند، به سکوت، فروبستگی عاطفی و درنهایت گسست روانی سوق داده می‌شود. هرچند این پژوهش به‌طور مستقیم به مفهوم «سکوت میان‌نسلی» نمی‌پردازد، صورت‌بندی مفاهیمی چون اضطراب بنیادی، خود ایدئال و تعارض درونی، زمینه‌ای نظری برای فهم سکوت به‌عنوان پیامد نهادینه‌شده خشونت فرهنگی فراهم می‌کند.

در پژوهش «صادق چوبک و فضاهای هتروتوپیک با تأکید بر هویت و جنسیت زنانه» از میری اصل (۱۴۰۲)، با اتکا به نظریه دگر مکان و رویکرد انتقادی فمینیستی، فضاهای داستانی چوبک به‌منزله مکان‌هایی تحلیل شده‌اند که در آن‌ها نظم مسلط اجتماعی و اخلاقی دچار گسست می‌شود. در این فضاها، زنان به‌حاشیه‌رانده‌شده امکان می‌یابند تجربه‌های سرکوب‌شده خشونت و تبعیض را از سطح سکوت به سطح گفتار بیاورند. این پژوهش، اگرچه تمرکز خود را بر فضا و بدن زنانه نهاده است، به‌طور ضمنی نشان می‌دهد که سکوت تحمیلی در نظم غالب، در دگر مکان‌ها

به گفتاری اعتراضی و افشاگر بدل می‌شود؛ امری که با تلقی سکوت به‌عنوان سازوکاری قدرت‌مند در نظم اجتماعی هم‌پوشانی دارد.

در امتداد این رویکردها، مقاله «جرم شرکتی در آیین ادبیات کارگری: تحلیل گفتمان رمان زنی با کفش‌های مرد/نه» از دانش‌ناری و شرافتی (۱۴۰۴)، بر بُعد اجتماعی - حقوقی خشونت علیه زنان تمرکز دارد. این پژوهش با تحلیل خشونت جنسی در محیط کار و سکوت اجباری زنان بزه‌دیده، نشان می‌دهد که فقدان حمایت قانونی و غیاب گفتمان رسمی، به بازتولید «رقم سیاه» بزه‌دیدگی می‌انجامد. در این چارچوب، سکوت زنان نه حاصل ناتوانی فردی، بلکه پیامد ساختارهای اقتصادی و سازمانی‌ای است که خشونت را نامرئی و غیرقابل بیان می‌کنند؛ برداشتی که با مفهوم سکوت ساختاری و نهادی در مطالعات تروما هم‌سویی دارد.

در مجموع، سه پژوهش بالا، هر یک از منظر نظری متفاوت - روان‌کاوی فرهنگی، تحلیل فضاها، گفتمانی دگره‌نچار و تحلیل گفتمان انتقادی - به بازنمایی رنج، خشونت و حذف صدای زن در ادبیات فارسی پرداخته‌اند. باین‌حال، تمرکز آن‌ها عمدتاً بر تجربه‌های فردی یا مقطعی زنان، باقی مانده و مسئله انتقال سکوت در بُعد زمانی و میان‌نسلی، کمتر به‌صورت مستقل مورد توجه قرار گرفته است. از منظر مطالعات تجربی غیرفارسی نیز، فهم سکوت به‌عنوان پیامد و حامل تروما، در پژوهش‌های نسلی مورد تأکید قرار گرفته است. در پایان‌نامه دکترای ایاد خمایسه (۲۰۲۲)، که بر پایه تحلیل تجربیات تروماتیک نسل اول پناهندگان فلسطینی پس از نکبه و با تمرکز ویژه بر داده‌های مربوط به زنان سامان یافته است، بر این نکته تأکید می‌شود که تجربه‌های مکرر تحقیر، اضطراب، سوگواری و ازدست‌دادن شأن انسانی، نه تنها در سطح زیست فردی، بلکه در لایه حافظه زیسته و انتقال‌پذیر رسوب می‌کند؛ لایه‌ای که به‌جای گفتار صریح، غالباً در قالب فروبستگی روایت، تعویق شهادت و سکوت ساختاری بازتولید می‌شود. علاوه بر این، تحلیل‌های انجام‌شده بر رمان خانه اثر تونی موریسون، نشان داده است که مفاهیمی چون ترومای تأخیری، تکرار، گسست روایی و امکان بازیافت تدریجی، بدون تقلیل تجربه به تبیین‌های صرفاً روان‌پزشکی، توان تبیین لایه‌های پنهان تجربه‌های فردی و جمعی را دارند (پورغریب و دیگران ۲۰۲۴: ۵۱). همچنین در پژوهش‌های مرتبط با اثر «جنگ چهره زنانه ندارد»، نوشته سوتلانا آلكسیویچ، نشان داده شده است که سکوت زنانه، تعویق شهادت و پیامدهای روان‌تنی فروبستگی روایت، نقشی ساختاری در پیوند ادبیات، تاریخ و تروما ایفا می‌کنند (حق‌شناس ۲۰۲۵). این مطالعات نه به‌عنوان جایگزین پیشینه پژوهش، بلکه در مقام تأیید بین‌المللی مسیر نظری پژوهش حاضر قابل ارجاع‌اند.

افزون بر این، شماری از پژوهش‌های داخلی با تمرکز بر سطح زبانی و روایی سکوت، کوشیده‌اند وجوه کمتر مرئی این پدیده را آشکار کنند. در این مطالعات، سکوت نه به منزله فقدان گفتار، بلکه به‌عنوان «زبان‌هنگی» معنادار تلقی شده است که واجد نحو، دلالت و کارکرد ارتباطی است. پژوهش «بررسی زبان‌هنگ سکوت زنانه در فرهنگ ایران» از ابراهیمی و محمدی‌ملک‌آبادی (۱۴۰۳) نشان می‌دهد که کنش‌های سکوت، تعلیق و حذف، در بافت‌های مردسالارانه به سازوکاری نهادینه برای تنظیم روابط قدرت بدل می‌شوند. همچنین، مطالعه «آنچه بیان نمی‌شود...: تحلیل جامعه‌شناختی سکوت در روایت‌هایی از زندگی زنان کُرد» از طالبی و رحمانی (۱۴۰۰) آشکار می‌کند که سکوت زنانه نه کنشی منفعلانه، بلکه بازتابی از درماندگی آموخته‌شده و ساختارهای بازتولیدکننده حذف و نابرابری است؛ سکوتی که از خلال ناگفته‌ماندن و تعلیق، تجربه‌های سرکوب‌شده را منتقل می‌کند.

برایند این دیدگاه‌ها- از روان‌کاوی فرهنگی و نظریه‌های تروما تا جامعه‌شناسی فرهنگ - چارچوبی تحلیلی فراهم می‌آورد که امکان فهم سکوت را به‌عنوان پدیده‌ای روان‌شناختی، فرهنگی و میان‌نسلی میسر می‌کند. پژوهش حاضر با اتکا بر این چارچوب و با بهره‌گیری از نظریه‌های تروما، پساخافظه و حافظه جمعی کروت (۱۹۹۶)، لاکاپرا (۲۰۰۱)، هیرش (۲۰۱۲) و هرمن (۱۹۹۲)، می‌کوشد با رویکردی میان‌رشته‌ای و انتقادی خلأ موجود را با تحلیل بازنمایی سکوت میان‌نسلی زنان در دو رمان *جمعه جوان (زارع ۱۳۹۶)* و *جنایت جردن (محمودی ۱۳۹۴)* جبران کند؛ سکوتی که نه تنها واکنشی فردی به خشونت، بلکه میراثی ساختاری و انتقال‌پذیر در حافظه زنانه تلقی می‌شود و مبنای تبیین انتقادی پژوهش حاضر را شکل می‌دهد.

۴. چارچوب نظری و روش پژوهش

این نوشتار بر بنیانی استوار شده که نظریه‌های «روان‌زخم» و «حافظه بین‌نسلی» به‌عنوان ابزار تفسیر متن ادبی به کار گرفته شده‌اند. در این چارچوب، دیدگاه کروت (۱۹۹۶) درباره «تجربه تأخیری تروما» و امکان بازپویش آن در روایت ادبی بررسی شده است. این دیدگاه با نظریه هیرش پیرامون حافظه «پساتروما» و «پسابه‌یادآوری»^۲ تلفیق یافته است تا روندهای حافظه و یادآوری پساتروما را در ساختار روایت‌ها روشن کند.

رویکرد انتقادی لاکاپرا در تمایز میان «بازنمایی تروما»^۳ و «کارکرد سوگواری»^۴،

1. Delayed Trauma Reaction
2. post-retrieval or post-recall
3. Trauma representation
4. mourning process or mourning mechanism

زمینه‌ساز درک فرایند انتقال رنج از تجربه فردی به زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی بوده است. این رویکرد، مفاهیم سکوت «میان‌نسلی»^۱ و «خاموشی روایی»^۲ را در مقام مکانیزم‌هایی روان‌شناختی و اجتماعی مورد مطالعه قرار داده و نقش آن‌ها را در شکل‌دهی به روایت‌های معاصر نمایان کرده است.

مفاهیمی چون «قبر و فانتوم»، برگرفته از خوانش ابراهام و تورک^۳، به‌عنوان ابزار نظری، به فهم سازوکارهای «سکوت بین‌نسلی» و «خاموشی روایی» یاری رسانده‌اند. در این فرایند، حافظه‌های مدفون به‌صورت «سایه‌صدا»^۴ و «غیاب گفتار»^۵ همچنان حضور دارند و به حیات روایت ادامه می‌دهند.

این چارچوب نظری نه‌تنها امکان شناخت عمیق‌تر از سکوت میان‌نسلی را فراهم می‌آورد؛ بلکه ارتباط متقابل آن را با روایت‌های رمان جنایی بررسی می‌کند. شخصیت‌هایی که حامل تجربه سکوت میان‌نسلی هستند، عمق روانی و تاریخی رمان‌ها را تقویت و بازنمایی تراژدی‌های هم‌زمان فردی و جمعی را ممکن می‌کنند. با تحلیل ساختارهای ادبی رمان جنایی به‌عنوان میدان درک و بازآفرینی سکوت‌های تاریخی و اجتماعی، می‌توان دریافت که این آثار هم‌زمان روایت‌گر رنج‌های فردی و جمعی هستند و به بازنمایی هم‌زمان فرایندهای روزآمد تراژدی و سوگواری اجتماعی می‌پردازند؛ برای نمونه، در برخی از شخصیت‌های این رمان‌ها، بازنمایی تروما و کارکرد سوگواری به‌طور آشکار یا ضمنی بروز یافته است که نشان‌دهنده درکی نوین از حافظه جمعی و گذار تاریخی است. این بازنمایی، مطالعه تطبیقی روایت‌های پیچیده را تسهیل و به فهم عمیق‌تر بحران‌های فرهنگی و روانی نسل‌های مختلف کمک می‌کند؛ بنابراین، پژوهش حاضر با بهره‌گیری از مفاهیم روان‌شناختی و نظریه ادبی، نقشی فعال در بازنمایی پیچیدگی‌های سکوت میان‌نسلی ایفا کرده و مسیرهای تازه‌ای برای فهم روایت‌های رمان جنایی و روندهای هویت‌سازی فرهنگی ارائه می‌دهد.

این پژوهش با رویکرد کیفی و تطبیقی و با تکیه بر تحلیل محتوا و تأویل روایی، به بررسی عمیق دو رمان جنایی ایرانی می‌پردازد. ابتدا رمان‌ها چندین بار خوانده و کدگذاری شده‌اند تا نشانه‌های ترومای نسلی، سکوت و هویت زنانه استخراج شود. با استفاده از جدول تحلیلی، حلقه‌های انتقال تروما و پیامدهای هویتی، شناسایی شده است. در پایان، داده‌ها براساس نظریات معتبر تحلیل و الگوهای مشاهده‌شده مقایسه

1. Intergenerational silence
2. Narrative silence
3. Abraham, Nicolas & Torok, Maria
4. Shadow voice / Faint echo
5. Absence of speech

شده‌اند تا تفاوت‌ها و شباهت‌های بازنمایی این پدیده‌ها مشخص شود.

۱-۴. روان‌زخم و ناتوانی روایت

مطالعات گسترده‌ای در حوزه روان‌زخم نشان داده‌اند که ماهیت این پدیده بر پیچیدگی و گستردگی در ادراک و بازنمایی رویدادهای ضربه‌زا استوار است. کروت با برجسته‌سازی مناسبات میان روان‌زخم، روایت و تاریخ، اثبات کرده است که روان‌زخم، به سبب بُعد شوک‌آوری و ماهیت ناگهانی‌اش، اغلب خارج از قالب زبان و حافظه معمول رخ می‌دهد؛ بنابراین، عمدتاً «تجربه‌ای بازناگفته» در ذهن فرد بر جای می‌گذارد (کروت ۱۹۹۶: ۵-۴). به‌باور کروت، فقدان بازگویی مستقیم یا تأخیر در بیان، نه تنها نشانه عمق فاجعه، بلکه مؤید همین ناتوانی روایت‌پذیری واقعه محسوب می‌شود (کروت: ۵-۴). ادبیات در این زمینه نقش واسطه ایفا می‌کند؛ زیرا امکانی فراهم می‌آید تا روایت‌های بریده‌گویی یا گاه سکوت محض قربانی، به زبان نمادین یا روایی تبدیل شود و تلاش برای فهم امر ناگفتنی صورت پذیرد. بدین منظور، هالباکس^۱ «مفهوم حافظه جمعی»^۲ را به میان می‌کشد و تأکید دارد که محیط‌های اجتماعی و همبستگی‌های خانوادگی نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌دادن، حفظ یا حتی حذف روایت‌های آسیب‌زا ایفا می‌کنند. «خاموشی‌پیشگی» یا «روایت‌های بریده»^۳ و ناگفته، غالباً نه ناشی از ضعف فردی، بلکه بازتاب ساختارهای هنجاری و فشار جمعی است که روایت را به حاشیه یا سکوت می‌برد (هالباکس ۱۹۹۲: ۳۸-۴۰).

۲-۴. مکانیسم انتقال: «توطئه سکوت» و «دیوار مضاعف سکوت»

نظریه انتقال روان‌زخم میان‌نسلی بیان می‌دارد که انتقال آسیب‌ها در خانواده‌ها نه بر بستر وراثت زیستی، بلکه در قالب شبکه‌ای چندسویه و پیچیده از رمزگذاری‌های فراموشی و خاموشی‌های معنادار به نسل‌های آتی راه می‌یابد (رایش ۲۰۱۲: ۷۴-۷۶). این فرایند، تحت تأثیر حلقه‌های پیوندی و هویت‌ساز زنانه، حضور و نفوذی نرم، اما پایدار می‌یابد و زخم روانی، عمدتاً ناآگاهانه، به یاری الگوهای رفتاری و سکوت‌های رمزی، به نسل‌های پسین سرایت داده می‌شود.

سازوکار سکوت در این انتقال، اصلی‌ترین محور مطالعه است. در پژوهش‌های دانیلی^۴ (۱۹۹۸) از اصطلاح «توطئه سکوت»^۵ استفاده شده است که به معنای یک

1. Halbwachs, Maurice
2. Collective Memory
3. Fragmented Narratives / Silenced Narratives
4. Danieli, Yael
5. Conspiracy of Silence

توافق نانوشته غیرکلامی در خانواده برای ناگفته و مجزا نگه‌داشتن تجربه‌های آسیب‌زا از زندگی روزمره است. این توطئه نه‌تنها بر نیاز والدین به فراموشی بنا شده؛ بلکه بر این باور اشتباه استوار است که بازگونکردن جزئیات برای رشد طبیعی فرزند ضروری است (۳-۴). این مکانیسم درنهایت به خلق «دیوار مضاعف سکوت» می‌انجامد که توسط هر دو نسل، والدین و فرزندان، تقویت و حفظ می‌شود و توانایی اعضای خانواده در تمایز میان واقعیت درونی و بیرونی را مختل می‌کند (باراون ۱۹۹۵: ۱۲۵؛ گروبریش سیمیتیس ۲۰۱۰: ۸۳).

۳-۴. پویایی خانواده و نقش زنان در انتقال خاموش

در پویایی خانواده نیز، کاستی یا غیبت نقش والدین طی دوره‌های حساس رشد کودکان، به اختلال در خطوط تفکیک روابط می‌انجامد و شدت انتقال زخم‌های روان را میان نسل‌ها افزایش می‌بخشد (مینوشین ۱۹۷۴: ۵۳؛ بون ۱۹۷۸: ۴۷۸). براساس چارچوب رایش، زنان نقشی بنیادین در انتقال و بازتولید ناخودآگاه این آسیب ایفا کرده‌اند؛ چراکه همزمان با نقش مادری، هویت‌بخشی و مراقبت، اغلب حامل و انتقال‌دهنده بارهای روانی خاموش خانواده شناخته شده‌اند. این رمزگذاری‌های عاطفی، نه‌تنها در واژگان، بلکه در نگاه‌ها، اشارت‌ها و حتی گریزها و خاموشی‌هایی که میان اعضای خانواده برقرار می‌شود، قابل ردگیری است. به‌عنوان نمونه، سکوت زنان‌گردد و فشارهای ساختار مردسالاری و ترس از قانون و تابوهای اجتماعی، به عاملی تبدیل می‌شود که «سکوت ناگزیر» را به وجود می‌آورد و زخم‌های نسلی را به آینده انتقال می‌دهد (کندیوتی ۱۹۸۸: ۲۷۶).

۴-۴. مکانیسم‌های روان‌کاوی: قبر^۲ و فانتوم^۳

برای تحلیل عمق نفوذ سکوت در هستی روانی شخصیت‌ها، از مفاهیم روان‌کاوی میان‌نسلی ابراهام و تورک (۱۹۸۷) بهره‌برداری می‌شود. «قبر» و «فانتوم» به‌عنوان ارث‌های شبه‌نسلی، به انتقال ناآگاهانه فقدان‌ها، اسرار حل‌نشده و رنج‌های سرکوب‌شده از یک نسل به نسل دیگر اطلاق می‌شوند. «قبر»، فضایی روانی و نمادین است که بازمانده تروما یا راز خانوادگی حل‌نشده را در خود محبوس می‌کند. «فانتوم»، نمود روانی این محتویات مدفون است که به‌صورت آسیب‌رسان، ناتمام و مرموز به ناخودآگاه فرزندان سرایت می‌کند و بر رفتار و هویت آنان سایه می‌افکند.

1. Double Wall of Silence
2. TpyrC
3. MotnahP

این انتقال ناآگاهانه و رمزی، به‌ویژه در روایت‌های جنایی که بر محور اسرار خانوادگی ناگفته و جنایات مدفون شکل می‌گیرند، نقشی کلیدی در درک ریشه‌های هویتی آسیب‌دیده و چرخه خشونت ایفا می‌کند (ابراهام و تورک ۱۹۸۷: ۱۷۳-۱۷۶).

۵. پرسش‌های تحقیق

براساس رهیافت‌های نظری کروت، هیرش، لاکاپرا و مفاهیم روان‌کاوی میان‌نسلی «قبر» و «فانتوم»، پژوهش حاضر به دنبال پاسخ‌گویی به پرسش‌های زیر است:

۱. در رمان‌های مجموعه جوان و جنایت جردن، بازنمایی آسیب روانی و سکوت چگونه در چارچوب جرم، جنسیت و حافظه جمعی تجلی می‌یابد؟
۲. مکانیسم‌های انتقال تروما در این آثار چگونه با استفاده از مفهوم «قبر» و «فانتوم» نمایان می‌شوند و چه تأثیری بر حافظه بین‌نسلی دارند؟
۳. ساختار سلطه و نظام فرهنگی، چگونه در خلق سکوت زنان، نقش‌آفرین است و به چه صورت این سکوت به‌مثابه میراث درد و مقاومت استعاری، در متن رمان‌ها بازنمایی می‌شود؟

۶. بحث، بررسی و تحلیل

ادبیات امروز ایران، به‌ویژه جایی که به ساحت روان‌زخم، سکوت و بغض فروخورده زنان می‌پردازد، چونان دریچه‌ای عمل می‌کند که دیده‌بان لایه‌های نامرئی رنج و خاطره باشد. این آثار به درستی توانسته‌اند با جان‌بخشی به سطرهای زندگی زنانی همچون گلرخ و مهر و (زارع ۱۳۹۶: ۱۷۶)، جلوه‌هایی از دختری سرگردان میان گسست عاطفی و سرکوب خاموش را در کانون روایت بنشانند؛ همان‌جا که شب‌های پُراضطراب، نگاه‌های سنگین اطرافیان و فقدان پناه، نکته‌های عمیق را در لایه‌ای دیگر از متن بازتاب می‌دهد. بر همین شاکله، روایت‌هایی نیز با نمایش وضعیت پیچیده شخصیت‌هایی، مانند پری، شهریانو و پروین خوشدل (محمودی ۱۳۹۴: ۱۱۲-۱۱۹)، ساختارهای نادیدنی و سرکوب‌گر قدرت را به میان داستان می‌کشد؛ جایی که دختران در فشار تنگدستی، فقدان پدر و سایه تهدیدآمیز مردسالاری، کلام را در دهان می‌میرانند و خانه را در خاموشی ترک می‌گویند.

نگاه جامعه‌شناسانه به این رمان‌ها نشان داده است که داستان، نه تنها تخیلی شخصی، بلکه بستری جمعی برای به‌چالش کشیدن ساختارهای مرسوم قدرت و موقعیت زن در جامعه است. روایت‌های ادبی چنین، نه تنها دریچه‌های جدیدی بر درک روان‌زخم و خاموشی زنان می‌گشایند؛ بلکه خواننده را نیز از تماشاگر صرف بودن فراتر می‌برند و او را به همدلی، آگاهی و مشارکت در فرایند شفاف‌بخشی اجتماعی

فرامی‌خوانند.

در این زمینه، نقش ادبیات دو سویه است: از یک‌سو بیانگر واقعیت‌های معاصر و ازسوی دیگر، آفرینندهٔ رخنه‌هایی برای پرتوافکندن بر لایه‌های پنهان آسیب، سکوت و شرم زنانه؛ بدین‌سان، ادبیات امروز ایران، به‌ویژه در روایت‌هایی از جنس *جمجمهٔ جوان* و *جنایت جردن*، محصول شرایط تاریخی و اجتماعی است که زن را با زخم، خاموشی و آرزوی تغییر، تنها نمی‌گذارد؛ بلکه او را در مرکز بازاندیشی، بازروایت و شفای جمعی می‌نشانند.

۱-۶. بازنمایی سکوت و تروما در *رمان جمجمهٔ جوان*

در *رمان جمجمهٔ جوان*، ساختار روایی بر محور انباشت تدریجی سکوت، رنج و سرکوب زنانه، به‌ویژه در بستر خانواده‌ای ایرانی و متأثر از سازوکارهای فرهنگی مردسالارانه، بنا نهاده شده است. روایت، فراتر از یک داستان جنایی، به بستری برای واکاوی لایه‌های پنهان تروما و خاموشی میان‌نسلی بدل می‌شود؛ جایی که کشف *جمجمه‌ای* ناشناس در خانه‌ای فرسوده، نه‌فقط محرک پیشبرد پیرنگ، بلکه نمادی از حافظهٔ دفن‌شده و زخم‌های ناگفته‌ای است که در تاروپود زندگی زنان خانواده رسوب کرده‌اند.

شخصیت‌های زن محوری رمان - مهر و (دختر قربانی تجاوز)، گلرخ (مادر مهر و زهرا (عمهٔ مهر)) - در مواجهه با فشارهای اجتماعی، تابوهای فرهنگی و هراس از داوری محیط پدرسالار، به سکوتی اجباری سوق داده شده‌اند. این خاموشی، نه انتخابی آگاهانه، بلکه راهبردی دفاعی برای جلوگیری از فروپاشی ساختار خانواده و صیانت از آنچه «آبرو» تلقی می‌شود، ترسیم شده است. در این منظومه، سکوت به‌عنوان کنشی محافظه‌کارانه عمل می‌کند که به بهای انباشت تروما و تعلیق حقیقت تمام می‌شود.

مهر و، در کانون این چرخه، به سکوتی تقریباً مطلق فرو می‌رود؛ سکوتی که نشانه‌های آشکار فروپاشی روانی، خودآزاری و گسست ادراکی، آن را به تجسد عینی «زخم روایت‌ناپذیر» بدل می‌کند. سکوت او نه فقدان گفتار، بلکه شکلی از بروز حافظهٔ آسیب‌دیده است؛ حافظه‌ای که به تعبیر کروت، در قالب نشانه‌ها، تکرارها و بازگشت‌های ناخواسته، خود را آشکار می‌کند (کروت ۱۹۹۶: ۴-۵). گلرخ نیز، به‌عنوان زنی اسیر الزام‌های آبرو، اتهامات ناروای پدرشوهر را با خاموشی می‌پذیرد و افشای واقعیت هولناک تجاوز به دختر و قتل همسر را به تعویق می‌اندازد؛ زیرا افشاگری، در منطق فرهنگی مسلط، معادل فروپاشی خانواده و حذف اجتماعی تلقی می‌شود. زهرا نیز با خاموشی شاهدانه، به حفظ این نظم معیوب یاری می‌رساند و

به حلقه‌ای دیگر در زنجیر سکوت بدل می‌شود.

در این چارچوب، خانه فرسوده به‌عنوان فضایی نمادین عمل می‌کند که ترومای خانوادگی در آن انباشته شده است. مجموعه مدفون در دل این مکان، نه تنها بقایای جسمانی، بلکه تجسد زخمی است که از حافظه فردی فراتر رفته و به حافظه جمعی زنان راه یافته است. بدین‌سان، سکوت مهر و را می‌توان در افق «پساحافظه» تحلیل کرد؛ حافظه‌ای وام‌گرفته که رنج نسل پیشین را، بی‌آنکه خود روایت مستقیمی از آن داشته باشد، در رفتارهای فروخورده، اضطراب مزمن و هراس از انگ اجتماعی بازتولید می‌کند (هیرش ۲۰۱۲: ۵).

سازوکار انتقال روان‌زخم میان‌نسلی در رمان، با شفافیت، قابل ردیابی است. خاموشی طولانی مادران و عمه، پس از گذشت بیش از یک دهه، به مهر و منتقل شده و او را حامل اضطراب‌های حل‌نشده خانوادگی کرده است؛ تاجایی که این بار روانی به کنش خودزنی می‌انجامد: «گلرخ... ده سال، آب خوش از گلوی من پایین نرفته... دختر بیچاره‌م رگ دستش را زد...» (زارع ۱۳۹۶: ۱۷۶).

چنین فرایندی، با آنچه لوتس کلچ ۱ و کلودیا رایش ۲ (۲۰۱۲) از آن به‌عنوان انتقال سکوت از طریق شبکه‌های عاطفی و رفتاری یاد می‌کنند، هم‌خوانی دارد؛ شبکه‌ای که در آن اضطراب‌های پنهان، احساس گناه، ترس و واکنش‌های زنانه، بدون بیان مستقیم، از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود (همان: ۷۴). در این میان، نقش فرهنگ مردسالار تعیین‌کننده است؛ چنان‌که سوءاستفاده جهانگیر صارمیان (پدرشوهر) از دستگاه قضایی برای سرکوب گلرخ، نمونه‌ای از هم‌پوشانی قدرت پدرسالار و نهاد قانون در خاموش‌سازی صدای زنان به‌شمار می‌آید (زارع ۱۳۹۶: ۲۶). ترس از رسوایی اجتماعی، به‌مانند سدی ساختاری، امکان بیان حقیقت را مسدود کرده و نه تنها زندگی گلرخ، بلکه روان مهر و زهرا را در چرخه‌ای از اضطراب و سکوت محصور کرده است.

از این منظر، سکوت در مجموعه جوان صرفاً کنشی منفعلانه نیست؛ بلکه فرایندی تکرارشونده است که به تعبیر لاکاپرا (۲۰۰۱)، در قالب «acting out» تجلی می‌یابد؛ تکراری ناخودآگاه از تروما که مانع گذار به مرحله بازخوانی و پردازش نقادانه می‌شود (۴۸). زاویه دید محدود سروان روزبه افشار نیز، ناتوانی معرفتی نظام قانون‌مدار در درک لایه‌های پنهان رنج زنانه را برجسته می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه سکوت زنان، به‌عنوان میراثی میان‌نسلی، از آمار رسمی و روایت‌های حقوقی حذف می‌شود.

1. Lutz Klink
2. Claudia Reisch

درمجموع، رمان *جمجمه جوان* با پیوند دادن سکوت، تروما و ساختارهای قدرت، تصویری از خاموشی میان‌نسلی زنان ارائه می‌دهد که نه حاصل ضعف فردی، بلکه پیامد نظم فرهنگی - اجتماعی‌ای است که بقا را بر حقیقت و آبرو را بر عدالت ترجیح می‌دهد.

جدول ۱. لایه‌های تروما و سکوت در *جمجمه جوان* (نگارنده)

نماد تروما	نوع سکوت	بازنمایی
مهر و تعدی خانگی	خاموشی فروخورده (پساحافظه)	انتقال از مادر
گلرخ پنهان‌کاری و سرکوب	تکرار ناخودآگاه کنش نمایی تروما (acting out)	چرخه خانوادگی
زهرا شاهد خاموش	پساحافظه	حافظه جمعی

۶-۲. عاملیت زنانه، سکوت و تروما در رمان جنایت جردن

رمان جنایت جردن به واکاوی چگونگی شکل‌گیری جرم در بستری از روابط پیچیده و چندلایه قدرت در طبقه متوسط شهری می‌پردازد و مفهوم سکوت را در قالبی متفاوت از سکوت عهدی و اخلاقی حاکم بر *جمجمه جوان* بازنمایی می‌کند. سکوت در این رمان نه تنها نشانه‌ای از انفعال، بلکه کنشی اجباری یا آگاهانه در پاسخ به تهدیدهای اقتصادی، حقوقی و عاطفی است؛ کنشی که زنان را به استراتژی بقا در نظامی نابرابر و پنهان‌کارانه سوق می‌دهد. شبکه روابط میان همایون شمیم (مقتول) و زنانی چون پروین خوشدل (جاعل هویت و قاتل اصلی)، شهربانو رستمی (خدمه و رابطه عرفی فاقد شناسایی اجتماعی)، پری (دختر شهربانو و قربانی سوءاستفاده) و سرانجام سهیلا (شخصیت حذف‌شده و فراموش‌شده روایت)، منظومه‌ای از سکوت‌های درهم‌تنیده را شکل می‌دهد که هر یک از دل مناسبات قدرت، بهره‌کشی و حذف نهادی برآمده‌اند. پروین خوشدل، با جابه‌جایی هویت و تملک اقتصادی - عاطفی، به ورطه جنایت کشیده می‌شود و عاملیت او - که ریشه در تجربیات محرومیت و زیست پرورشگاهی دارد - در چارچوبی بیمارگون، به ابزاری برای خشونت، پنهان‌کاری و بازتولید تروما بدل می‌شود. این نوع عاملیت، نه رهایی‌بخش، بلکه واکنشی است به نظامی که امکان کنش اخلاقی را از زنان سلب کرده و آن را به سطح بقا تقلیل داده است.

پری، به‌عنوان نسل دوم آسیب، در معرض انباشتی از سوءاستفاده‌های مالی، عاطفی و هویتی قرار می‌گیرد و ناگزیر به پذیرش سکوت و خروج خاموش از صحنه اجتماعی تن می‌دهد. دریافت «حق‌السکوت» و ترک ناگهانی فضا، نشان می‌دهد که گریز او نه از سر بی‌تفاوتی، بلکه حاصل درونی‌شدن منطق قدرت و ترس از تبعات

افشاگری است. این خاموشی، امتداد سکوت مادر (شهربانو) تلقی می‌شود؛ زنی که رابطه پنهانی‌اش هرگز به رسمیت اجتماعی نرسید و به همین سبب، هویت فردی‌اش در دل ساختار مردسالار مستحیل شد؛ در نتیجه، پری نیز به حلقه‌ای دیگر از زنجیره سکوت میان‌نسلی بدل می‌شود.

این فرایند با نظریه جودیت باتلر درباره شکل‌گیری هویت و عاملیت در بستر روابط قدرت هم‌خوان است؛ جایی که سکوت، هم‌زمان می‌تواند سپری دفاعی در برابر خشونت ساختاری و مانعی در مسیر تحقق عاملیت مستقل زنان باشد (باتلر ۲۰۰۴: ۲). در جنایت جردن، عاملیت زنانه، نه به‌عنوان کنشی ناب و آزادی‌بخش، بلکه در دل تهدیدهای نهادی و محدودیت‌های روایی شکل گرفته است؛ چنان‌که در صحنه بازجویی و افشاگری‌های حقوقی، حضور عاملیتی سرکوب‌شده اما فعال، به‌روشنی دیده می‌شود:

افشار: شما برای ملکی تو ولن‌جک که از همایون شمیم به یه خانم جوون منتقل شد، سند زدین... ؟
دادگستر: بله، اون سند موجوده.

شهربانو: به خدا من روحم هم از این ماجرا خبر نداشت (محمودی ۱۳۹۴: ۱۱۳-۱۱۲).
در این واکنش‌ها، سکوت نشانه فقدان عاملیت نیست، بلکه بیانگر عاملیتی است که در زیر فشار حافظه جمعی آسیب و منطق سلطه، امکان بروز آشکار نیافته و به ناپیدایی و انکار پناه برده است. حذف روایی سهیلا نیز، در این چارچوب، مصداقی از بزه‌دیدگی ثانویه تلقی می‌شود؛ شخصیتی که مطابق طبقه‌بندی مندلسون^۱ (۲۰۰۶: ۵۲)، به قربانی بی‌گناهی تقلیل یافته و در روایت به شب‌بحی بی‌صدا و ارواح‌مانند بدل شده است.

فضای شهری مرفه در جنایت جردن، برخلاف خانه فرسوده مجموعه جوان، نماد «سکوت رسمی و نهادی» است؛ جایی که خیابان‌های آرام و مناسبات طبقاتی، باثبات، امکان پنهان‌سازی ترومای زنانه را فراهم می‌کنند. این خاموشی‌ها، نه فردی، بلکه ساختاری و میان‌نسلی‌اند و از فقدان حمایت اجتماعی و حقوقی نشئت می‌گیرند؛ فرایندی که هیرش آن را انتقال ناخودآگاه حافظه و بازتولید رنج در قالب پساحافظه می‌داند (۲۰۱۲: ۵).

پایان‌بندی رمان، هرچند پرده از جنایت برمی‌دارد؛ اما زخم‌های زنانه را در لایه‌های پنهان نظم طبقاتی و مردسالار دفن‌شده باقی می‌گذارد؛ امری که نشان می‌دهد عدالت روایی نیز، همچون عدالت حقوقی، در برابر تجربه‌های زنانه ناتمام می‌ماند.

جدول ۲. الگوهای سکوت و تروما در جنایت جردن (نگارنده)

نماد تروما	نوع سکوت	پیوند میان‌نسلی
پروین خوشدل	سکوت استراتژیک	اقتصادی - عاطفی
پری	خاموشی نهادی	نسل حذف‌شده
سهیلا	بزه‌دیدگی ثانویه	ارواح روایی

۳-۶. مقایسه تطبیقی چرخه تروما و سکوت زنانه در دو رمان

هر دو رمان مجموعه جوان و جنایت جردن، سکوت زنانه را نه به‌عنوان فقدان کنش یا ضعف روانی، بلکه به‌منزله برآیند رابطه پیچیده تروما، قدرت و بقا بازنمایی می‌کنند؛ سکوتی که از دو مسیر ظاهراً متفاوت - شرم و حفظ آبروی خانوادگی در اولی و محدودیت‌های نهادی، حقوقی و اقتصادی در دومی - به چرخه‌ای واحد از ترومای میان‌نسلی منتهی می‌شود (لاکاپرا ۲۰۰۱: ۷۰).

در مجموعه جوان، فضای خانه، به‌سان مخزنی از حافظه دفن‌شده عمل می‌کند؛ مکانی بسته که راز، شرم و خشونت در آن انباشته شده و از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد. مهر، گلرخ و زهرا، در دل این ساختار بسته، به خاموشی‌ای ناگزیر تن می‌دهند که در سطح روایت، خود را به‌صورت اضطراب مزمن، گسست عاطفی و درنهایت خودزنی بازتولید می‌کند. سکوت در این رمان، اگرچه در ظاهر نقشی محافظتی برای حفظ

انسجام خانواده ایفا می‌کند؛ اما در باطن به چرخه‌ای خودویرانگر بدل می‌شود که تروما را به‌شکل ناخودآگاه تکرار می‌کند.

در مقابل، در جنایت جردن، شهر مرفه و مناسبات طبقاتی به‌ظاهر امن، بستر شکل‌گیری «سکوت رسمی و نهادی» می‌شوند؛ سکوتی سامان‌یافته که از طریق قانون، اقتصاد و عرف اجتماعی بازتولید می‌شود. پروین خوشدل، شهربانو رستمی و پری، هر یک در شبکه‌ای از روابط قدرت گرفتارند که امکان افشا و رهایی را از ایشان سلب می‌کند. اینجا، سکوت نه در فضای صمیمی خانه، بلکه در میدان عمومی شهر نهادینه می‌شود و به ابزاری برای پنهان‌سازی سوءاستفاده، حذف روایی زنان، و تداوم سلطه مردسالار بدل می‌شود.

با این حال، علی‌رغم تفاوت‌های مکانی و روایی، منطق درونی سکوت در هر دو اثر هم‌ساخت است: سکوت، هم‌زمان کنشی دفاعی برای بقا و مانعی ساختاری در مسیر شکل‌گیری عاملیت زنانه است. آنچه مهر و زهرا را به خاموشی و خودویرانی می‌کشاند، از حیث سازوکار روانی، با آنچه پری را به ترک خاموش و حذف اجتماعی سوق می‌دهد، هم‌ریشه است؛ هر دو، حامل حافظه‌ای آسیب‌دیده‌اند که

مجال بیان نیافته و در قالب رفتار، اضطراب و گریز خود را بازمی‌نماید. بدین‌سان، سکوت زنانه در هر دو رمان، کارکردی میان‌نسلی می‌یابد و به مصداقی از پساحافظه بدل می‌شود؛ حافظه‌ای که نه از طریق روایت مستقیم، بلکه از مسیر بدن، رفتار و فقدان گفتار منتقل می‌شود (هیرش ۲۰۱۲: ۵).

«زاویه دید» راویان پلیسی - افشار در مجموعه جوان و توانا در جنایت جردن - این چرخه را دوچندان برجسته می‌کند. نگاه رسمی و قانون‌مدار آنان، ناتوانی نهاد عدالت در رؤیت «زخم‌های زنانه» را عریان می‌کند و نشان می‌دهد چگونه حقیقت رنج زنان، در چارچوب‌های حقوقی یا اخلاقی رایج، نادیده گرفته می‌شود یا به حاشیه رانده می‌شود. از این منظر، «روایت جنایی» در هر دو اثر، صرفاً بازنمایی جرم نیست؛ بلکه به ابزاری انتقادی برای افشای خلأهای اخلاقی و معرفتی قانون بدل می‌شود.

درنهایت، این هم‌نشینی روایت، «فضا و شخصیت»، ادبیات جنایی را به بستری «فمینیستی» برای صدادهی به تروماهای حذف‌شده و بیان‌ناپذیر زنان تبدیل می‌کند؛ بستری که در آن، سکوت دیگر نشانه‌ای از انقیاد مطلق نیست؛ بلکه گواهی است بر زیستن در شرایطی که امکان گفتن، از پیش سلب شده است.

جدول ۳. مقایسه تطبیقی دو رمان (نگارنده)

چارچوب نظری	جنایت جردن	مجموعه جوان	
پساحافظه	شهر مرفه	خانه فرسوده	فضا
کنش‌نمایی تروما (acting out)	نهادی - اقتصادی	شرم و آبروی نسلی	نوع سکوت
Caruth, 1996	رسمی و بیرونی	محدوده و درونی	راوی

جمع‌بندی: این تحلیل نشان می‌دهد که سکوت میان‌نسلی زنان در ادبیات جنایی معاصر ایران، نه نشانه نبود عاملیت، بلکه محصول تعامل پیچیده تروما، ساختارهای قدرت و منطق بقاست؛ امری که ظرفیت این گونه ادبی را برای بازاندیشی در فمینیسم روان‌کاوانه، نقد حذف نهادی زنان و بازنمایی حافظه‌های دفن‌شده، به‌طرزی جدی برجسته می‌کند.

۴-۶. وراثت درد و ناتوانی روایی: پیوند تروما، حافظه و سکوت ساختاری

تحلیل مقایسه‌ای رمان‌ها، مکانیسم انتقال روان‌زخم را در بستر نظریه‌های حافظه جمعی و روایت تروما مستحکم می‌کند. از منظر کترین کروث (۱۹۹۶)، تروما به سبب

ماهیت شوک‌آوری‌اش، اغلب خارج از قالب زبان و حافظه معمول رخ می‌دهد و «تجربه‌ای بازناگفته» در ذهن فرد باقی می‌گذارد (کروث ۱۹۹۶).

در هر دو رمان، این «زبان‌پذیری» سکوت زنان، خود به نوعی «حافظه جمعی خاموش» تبدیل می‌شود؛ حافظه‌ای که در بافتار خانواده و اجتماع بازتولید می‌شود؛ اما کمتر مجالی برای بازگویی آشکار می‌یابد:

- در مجموعه *جوان*: نوای خاموش و سرشار از سکوت «مهر» و «گلرخ»، تجسم روایت‌ناپذیری زخم است.

- در جنایت جردن: بریده‌گویی‌های مادر پری، «شهربانو رستمی» و تنهایی خاموشش که در بی‌خبری از رفتن دخترش معنا می‌یابد، پژواک ناگفته‌های زخمی و ضمایم عینی همین نوع حافظه جمعی ناگفته است.

از سوی دیگر، موریس هالبواکس^۱ (۱۹۹۲) مفهوم حافظه جمعی را به میان می‌کشد که در آن، خاموشی‌پیشگی یا روایت‌های بریده، غالباً نه ناشی از ضعف فردی، بلکه بازتاب فشار جمعی و ساختارهای هنجاری است که روایت را به سکوت می‌برد (۳۸). این فشار جمعی در مجموعه *جوان* به شکل «نگرانی از آبرو» و در جنایت جردن به صورت «ترس از قانون و قضاوت اجتماعی» تبلور می‌یابد. بر این اساس، «سکوت» در این آثار به عنوان سپر دفاعی و گاه مانعی روانی، هویت و جایگاه زنان را به چالش می‌کشد و فهم ریشه‌های پنهان تروما را بر نسل‌های تازه دشوارتر می‌کند. مصادیق موجود نشانگر این است که زنان ضمن تحمل زخم، به حاملان خاموش آسیب بدل می‌شوند و این زنجیره همچون الگوریتمی تکرارشونده، درون ساخت‌های هویتی و رفتاری فرزندان ریشه می‌دواند و چرخه بسته روانی - اجتماعی را تکمیل می‌کند (خمایسه ۲۰۲۲).

۵-۶. تحلیل چرخه تروما و سکوت زنانه در دو رمان

در هر دو اثر، سکوت زنانه، هم استراتژی روانی دفاع است و هم بازتاب فشارهای فرهنگی. در مجموعه *جوان*، زنان قربانی در سایه خانواده‌ای بسته و پدرسالار به خاموشی ناگزیر تن داده‌اند؛ مهر، گلرخ و زهرا، قربانیان ترس از داوری اجتماعی‌اند و این خاموشی دفاعی، به صورت اضطراب مزمن و خودزنی تکرار می‌شود. در جنایت جردن نیز زنان در شبکه روابط قدرت گرفتارند؛ پروین خوشدل، شهربانو رستمی و پری، هر یک در حلقه بسته سکوتی که نسل به نسل انتقال یافته، اسیر مانده‌اند.

جدول ۴. مصادیق روایی حلقه‌های انتقال تروما و سکوت زنانه (نگارنده)

منبع رمان	پیامد هویتی و روایت‌ساز	سازوکار انتقال	نمود روایی / نمونه گفتاری	رویداد بنیادین / آسیب	حلقه نسلی
جنایت جردن (۱۱۷)	گسست هویت زنانه، تنش اضطرابی پایا، تکرار خشونت	پنهان‌کاری، جعل هویت، خاموشی اطرافیان	«شما پروین خوشدل هستین... ساطور رو بردین بالا و داستان رو تموم کردین...» (محمودی ۱۳۹۴: ۱۱۹)	قتل همایون شمیم	نسل دوم (زنان زیر فشار ساختار مردسالار)
جمجمه جوان (۲۸)	انزوای هیجانی، آسیب روان‌تنی، تشدید سکوت	تاب‌آوری زیر فشار، انتقال اضطراب، واکنش جبرانی	«گلرخ... ده سال آب خوش از گلوی من پایین نرفته... دختر بیچاره‌م رگ دستش را زد...» (زارع ۱۳۹۶: ۱۷۶)	خودزنی مهر، عذاب گلرخ	نسل سوم (دختران آسیب‌پذیر)
جمجمه جوان (۴۰)	بی‌اعتمادی، رخوت عاطفی، شرم اجتماعی	استمرار هنجارهای سرکوب‌گر، خشم پنهان	«آقام خلقتش تنگه... شایعه روابط غیراخلاقی گلرخ...» (همان: ۴۱)	روابط خشونت‌آمیز، اتهام‌زنی	نسل دوم / سوم

۵-۶. چرخه انتقال تروما و سکوت زنانه

چرخه آسیب در هر دو رمان در سه حلقه نسلی تداوم می‌یابد و مکانیسم «قبر بسته» آبراهام و تورک (۱۹۸۷) در شخصیت‌های گلرخ و مهر و در جمجمه جوان مصداق یافته است. در این نظریه، سکوت بازنمای پدیده‌ای است که در آن آسیب، فراموش نمی‌شود؛ بلکه در ناخودآگاه خانوادگی مدفون می‌شود و در نسل‌های بعدی حیات می‌یابد.^۱

جدول ۵. چرخه انتقال تروما و سکوت زنانه در دو رمان (نگارنده)

منبع رمان	پیامد هویتی	سازوکار انتقال	رخداد بنیادین	حلقه نسلی
جمجمه جوان	انفعال و اضطراب	سکوت و انزوای عاطفی	متواری شدن داود و بی‌پناهی گلرخ	نسل اول
جمجمه جوان	ترس از ازدواج، تکرار تاریخ	خودسانسوری، تجربه هویت مضطرب	مرگ مرتضی و شاهد خشونت داود	نسل دوم
جمجمه جوان / جنایت جردن	وارث اضطراب و سردی عاطفی	بحران اعتماد، ترس وراثتی	تکرار الگوهای سکوت در خانواده	نسل سوم
جنایت جردن	انزوای هیجانی و ترس از افشا	سرکوب احساس، خاموشی در خانواده	قتل همایون با ساطور	نسل اول (در جردن)

1. Caruth, Cathy (1996). Unclaimed Experience: Trauma, Narrative and History.

۶-۶. بازنمایی تجاوز، سکوت و پنهان‌کاری خانوادگی در مجموعه جوان

در این رمان، تجاوز مرتضی به مهر و که برادرزاده اوست به‌شکلی نمادین و در تاریکی روایت شده است؛ گویی خود گفت‌وگو از میان رفته باشد و تنها نشانه‌هایی در زبان نمادین رنج را بازتاب دهند. مادر مهر، گلرخ، سکوت را نه برای حفظ دختر، بلکه برای حفظ آبروی خانواده اختیار کرده است، که این سکوت در مفهوم فانتوم (آبراهام و تورک ۱۹۸۷) تجلی می‌یابد؛ ارواح زخم گذشته در گذر نسل‌ها آواره و آرام‌ناپذیر می‌مانند؛ بدین‌سان، تجاوز، نه به‌عنوان حادثه فردی، بلکه به‌صورت «رخداد بنیادین حافظه بین‌نسلی» تبیین می‌شود؛ زخمی که در ناخودآگاه جمعی خانواده صارمیان، نهادینه و در هر نسل با قالبی تازه ظاهر می‌شود. نقل روایت خودزنی مهر، نشانه آشکار فروپاشی روانی اوست و انزوای زهرا و سکوت مادر مهر (گلرخ)، حلقه‌های بسته این زنجیره‌اند.

جدول ۶.۶. تطبیق تحلیل حادثه تجاوز و تروما در سه نسل (نگارنده)

صفحه	پیامد بین‌نسلی	واکنش روانی	سطح نمادین روایت	رخداد بنیادین	نسل
۱۷۵-۱۷۸	پنهان‌سازی درد در ساختار خانواده	فروخوردن خشم و ترس از رسوائی	انکار و حذف گفتار	سکوت گلرخ پس از تجاوز مرتضی به مهر	نسل اول
۲۸	انتقال اضطراب به نسل بعد	فروپاشی روانی، اضطراب مزمن	خودزنی و خاموشی	مهر، دختر قربانی	نسل دوم
۴۰-۴۱	ماندگاری چرخه تروما در خانواده	اضطراب وراثتی، شرم اجتماعی	گفتارهای بریده و میل به انزوا	بازتاب اضطراب گلرخ در گفتارهای روزمره	نسل سوم

در نسل سوم، اضطراب گلرخ در گفتارهای روزمره بازتاب می‌یابد؛ گفتارهای بریده و میل به انزوا، جلوه‌ای از «اضطراب وراثتی و شرم اجتماعی» هستند که ماندگاری چرخه تروما را در خانواده نشان می‌دهند. در تمام این لایه‌ها، به تعبیر کترین کروث (۱۹۹۶)، تروما به‌سبب ماهیت شوک‌آور خود، خارج از زبان عادی رخ می‌دهد و زنان در مواجهه با آن حامل «زادگاه سکوت» می‌شوند؛ تجربه‌ای که گفتار را ناممکن و حافظه را به حافظه‌ای جمعی و پنهان بدل می‌کند؛ ازسوی دیگر، نظریه «حافظه جمعی هالباواکس» (۱۹۹۲) این خاموشی را نه ضعف، بلکه نمودی از فشار جامعه بر روایت‌های زنانه تلقی می‌کند؛ روایتی که حذف یا تحریف می‌شود تا تعادل نمادین ساختار قدرت حفظ شود^(۱).

۷-۶. تحلیل مقایسه‌ای هویت زنانه در وضعیت معلقگی

ویژگی‌های زنان آسیب‌دیده در هر دو رمان با مفهوم جامعه‌شناختی «زن معلقه» تلفیق می‌شود؛ وضعیتی که زن را در میانه حذف و بقا نگه می‌دارد و عاملیت او را به سکوت بدل می‌کند.

جدول ۷. مضامین معلقگی، ناامیدی و تکرار درد (نگارنده)

پیامد هویتی / روانی	نمود شخصیتی	تطبیق روایی در رمان	مضمون اجتماعی اصلی
ناامیدی از بهبود شرایط	زنان پریشان و آشفته	سکوت گلرخ و شهربانو	درماندگی روحی زن معلقه
بی‌اعتمادی به زمان و زندگی	دل‌مردگی و گسست از بدن	پری و مهر و	حس تباهی و سوتم سوختن عمر
پشیمانی از گذشته، ترس از آینده	هویت مخدوش، مالیخولیا	پروین خوشدل	سرگشتگی زن در فضای شهری
فقدان عاملیت اجتماعی	سردی ارتباطی، حسرت روابط	گلرخ و شهربانو	انده آرزوهای ازدست‌رفته

جمع‌بندی بخش تحلیل

با تطبیق روایت‌ها و داده‌های تحلیلی، روشن می‌شود که سکوت زنان در ادبیات جنایی معاصر ایران، حاصل شبکه‌ای از فشارهای روانی، فرهنگی و اجتماعی است. در مجموعه *جوان*، سکوت با احساس شرم و فقدان گفتار در پیوند است و در جنایت جردن، با هراس از قانون و جعل هویت. این مسیر از مهر و تا پروین خوشدل، از گلرخ تا شهربانو، نمود بارز وراثت انده و انتقال بی‌صدایی در حافظه جمعی زنان ایرانی را ارائه می‌کند. سکوت در این نظام، نه نشانه ضعف، که زبان زخم است؛ زبانی که به‌رغم خاموشی، حافظه روانی ملی را زنده نگاه می‌دارد و چرخه بین‌نسلی تروما را استمرار می‌بخشد.

تحلیل چندسطحی این دو رمان نشان می‌دهد که سکوت زنانه در ادبیات جنایی ایران، بازنمودی از روان‌زخم جمعی است؛ در سطح نخست، بیانگر انتقال آسیب روانی؛ در سطح دوم، انعکاس حافظه اجتماعی و در سطح سوم، بیانگر مقاومت فرهنگی زن در برابر ساختار سلطه است. به‌واسطه تقاطع این سه سطح، رمان‌های منتخب، نه تنها بازنمای تجربه شخصی تروما، بلکه تصویری از مکانیزم بازتولید خشونت و اضطراب میان‌نسلی در بستر فرهنگی ایران را ارائه می‌دهند. در نتیجه، تروما و سکوت در این آثار، از یک حادثه فردی فراتر رفته و به میراثی جمعی و ناگسستنی بدل شده‌اند؛

میراثی که در حافظه زن ایرانی باقی مانده است و به شکل ناخودآگاه در زبان، رفتار، و روایت تکرار می‌شود.

۷. نتیجه

پژوهش حاضر نشان داد که بازنمایی سکوت زنانه در دو رمان *جمجمه جوان* و *جنایت جردن* فراتر از غیاب گفتار بوده و به عنوان سازوکار روانی - اجتماعی پیچیده‌ای عمل می‌کند که در چارچوب نظریه‌های روان‌زخم میان‌نسلی، حافظه جمعی و عاملیت زنانه قابل تبیین است. در هر دو اثر، سکوت زنان، نه کنشی منفعل، بلکه مکانیسمی استراتژیک برای حفاظت از خود و خانواده در برابر فروپاشی اجتماعی و اخلاقی است که تحت فشار ساختار مردسالارانه، ترس و شرم تاریخی شکل گرفته است.

بررسی یافته‌ها نشان داد که در رمان *جمجمه جوان*، سکوت گلرخ پس از واقعه تجاوز مرتضی به مهر، همچون «فانتوم» تعریف‌شده توسط آبراهام و تورک، در ناخودآگاه جمعی خانواده تداوم می‌یابد و واکنش خودزنی مهر و نمودی از بازتولید آسیب روانی در نسل سوم است. این فرایند هم‌راستا با مفهوم «قبر بسته» است که در آن، درد و خشم بیان‌ناپذیر در لایه‌های عمیق حافظه مستتر می‌ماند و به صورت اضطراب مزمن و سردی عاطفی به نسل‌های آتی منتقل می‌شود.

در رمان *جنایت جردن* نیز پیوند بین قتل همایون شمیم و جعل هویت پروین خوشدل منجر به شکل‌گیری حلقه‌ای از سکوت اضطرابی و خودسانسوری شده است. این سکوت صرفاً مانعی برای افشاگری نیست؛ بلکه با وجود هراس از قانون و تهدیدهای اجتماعی، موجب گسست هویت زنانه و بروز واکنش‌های جبرانی در قالب رفتارهای پنهان‌کارانه و انکار شده است.

تحلیل چرخه‌های تروما، سکوت اضطرابی و پنهان‌کاری، نشان می‌دهد که ساختار روایی این آثار انتقال زخم را از نسلی به نسل دیگر به عنوان پیوندی روانی - فرهنگی بازتاب می‌دهد؛ همان‌گونه که در نظریه «حلقه نسلی» تشریح شده است. این حلقه‌ها از تجربه‌های سرکوب‌شده خشونت و تجاوز تا واکنش‌های خاموش دختران متأثر، به صورت حافظه جمعی هالبواکس (۱۹۹۲) تداوم یافته و در هر نسل بازتولید می‌شود.

علاوه بر این، مضامین اجتماعی مهمی همچون «زن معلقه» در هر دو رمان حضور دارد؛ زنانی که در وضعیتی آویزان میان اجبار به بقا و ناتوانی در کنش‌گری قرار دارند و در نتیجه، عاملیت خود را به سکوت بدل کرده و آرزوهای از دست‌رفته‌شان را به انزوا و ناامیدی سپرده‌اند. از این منظر، روایت ادبی، نه تنها بازتاب‌دهنده این سکوت است؛ بلکه براساس نظریه «روایت مقاومت» زمینه‌ای فراهم می‌آورد برای

بازیابی صدا و احیای کنش جمعی زنان.

نتیجه‌گیری‌های کلیدی پژوهش

۱. سکوت زنانه در متون جنایی معاصر ایران، پدیده‌ای فعال و راهبردی برای بقاست؛ اما در سطح میان‌نسلی به تداوم زخم و اضطراب منجر می‌شود.
۲. چرخه سکوت و تروما، تحت تأثیر هم‌زمان عوامل روانی، فرهنگی و حقوقی، بازتولید و نهادینه شده است.
۳. بازنمایی این چرخه‌ها در ادبیات جنایی، اسنادی فرهنگی برای مطالعه خشونت و جنسیت فراهم می‌کند که قابلیت استفاده در آموزش، مشاوره و مداخلات حمایتی زنان آسیب‌دیده را دارد.
۴. ادبیات، در عین بازتاب سکوت، ظرفیت عبور از آن را نیز به‌واسطه روایت مقاومت درون خود دارد.

بیانیه‌ها و اعلامیه‌ها

بیان رساله/پایان‌نامه

این مقاله برگرفته از رساله دکتری دانشگاه مازندران با عنوان «واکاوی رمان‌های جنایی ایران در دهه نود خورشیدی با رویکرد رقم سیاه بزهکاری و آسیب‌شناسی اجتماعی» است.

بیانیه حمایت مالی

این پژوهش از هیچ نهاد، سازمان یا مرکز آموزشی و پژوهشی حمایت مالی دریافت نکرده است.

تعارض منافع

نویسندگان اعلام می‌دارند که در انجام این پژوهش هیچ‌گونه تعارض منافع وجود نداشته است. تمامی نویسندگان در طراحی پژوهش، گردآوری داده‌ها، تحلیل و تفسیر نتایج و بازنگری علمی مقاله مشارکت داشته‌اند.

بیانیه استفاده از هوش مصنوعی

در فرایند نگارش مقاله از ابزارهای هوش مصنوعی صرفاً در حد ویرایش زبانی و بازیابی نگارشی متن استفاده شده است. تمامی مراحل پژوهش، از جمله گردآوری منابع، تحلیل، تفسیر و ارزیابی داده‌ها، به طور کامل توسط نویسندگان انجام شده است.

سیاسگزاری

نویسنده بدین‌وسیله مراتب سپاس و قدردانی خود را از جناب آقای دکتر علی‌اکبر محمدی مدیر محترم مجله، به سبب صبر، دقت نظر و همکاری ارزشمند ایشان در فرایند بررسی و انتشار این مقاله در شرایط ناپایدار اینترنتی ابراز می‌دارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. Crypt و Phantom دو مفهوم بنیادین در نظریه روان‌زخم میان‌نسلی آبراهام و تورک هستند که به ترتیب به «شیخ روانی منتقل‌شده» و «گور بسته در ناخودآگاه» اشاره دارند.
۲. Postmemory در نظریه ماریان هیرش، به بازتولید حافظه در نسلی که خود تجربه مستقیم تروما را ندارد، گفته می‌شود.
۳. Agency در نظریه باتلر، توان کنش فرد در چارچوب فشارهای اجتماعی و گفتمانی است.

منابع

- ابراهیمی، شیما؛ محمدی ملک‌آبادی، شهلا (۱۴۰۳). «بازنمایی سکوت زنانه در رمان‌های معاصر ایرانی: خوانشی میان‌رشته‌ای از تروما و حافظه جمعی». *مطالعات بین‌رشته‌ای ادبیات، هنر و علوم انسانی*، ۴: ۱، صص. ۲۳-۱. <https://doi.org/10.22077/islah>
- خدیوپور، روح‌اله و دیگران (۱۴۰۱). «کاوانه شخصیت زن رمان دل فولاد براساس آرای کارن هورنای: تحلیلی روان‌کاوانه». *مطالعات بین‌رشته‌ای ادبیات، هنر و علوم انسانی*، ۲: ۲ (پیاپی ۴)، صص. ۱۲۱-۱۴۴. <https://doi.org/10.22077/islah.2023.5737.1163>
- دانش‌ناری، حمیدرضا؛ شرافتی، ابوالفضل (۱۴۰۴). «جرم شرکتی در آیین ادبیات کارگری: تحلیل گفتمان رمان زنی با کفش‌های مردانه». *مطالعات بین‌رشته‌ای ادبیات، هنر و علوم انسانی*، ۵: ۲ (پیاپی ۱۰)، صص. ۱۴۱-۱۷۴. <https://doi.org/10.22077/islah.2025.8581.1563>
- زارع لاله. (۱۳۹۶). *جمجمه جوان*. تهران: ققنوس.
- طالبی، ابوتراب؛ رحمانی، سمیه (۱۴۰۰). «بررسی بازنمایی بدن و هویت زنانه در رمان فارسی معاصر». *پژوهش‌نامه زبان و ادبیات تطبیقی*، ۱۹: ۴، صص. ۶۲۳-۶۵۰.
- فرجیان، مرتضی. (۱۴۰۱). «بررسی جامعه‌شناختی نظریه‌های فمینیستی معاصر با رویکرد انتقادی تغییرات اجتماعی - فرهنگی». *تغییرات اجتماعی - فرهنگی*، ۱۹: ۲ (پیاپی ۷۳)، صص. ۷-۳۸. <https://doi.org/10.30495/jssc.2022.1972097.2048/>
- محمودی، علیرضا (۱۳۹۴). *جنایت جردن*. تهران: چشمه.

میری‌اصل، کلثوم (۱۴۰۲). «صادق چوبک و فضاهای هتروتوپیک با تأکید بر هویت و جنسیت زنانه». *مطالعات بین‌رشته‌ای ادبیات، هنر و علوم انسانی*، ۳: ۱ (پیاپی ۵)، صص. ۱۶۲-۱۳۷. <https://doi.org/10.22077/ISLAH.2023.5776.1169>

واصفی، صبا؛ ذوالفقاری، حسن (۱۳۸۸). «خشونت علیه زنان در آثار محمود دولت‌آبادی». *پژوهش زنان*، ۷: ۱ (پیاپی ۲۴)، صص. ۸۶-۶۷.

Abraham, N., & Torok, M. (1987). *The shell and the kernel: Renewals of psychoanalysis*. University of Chicago Press.

BarOn, D. (1995). *Fear and hope: Three generations of the Holocaust*. Harvard University Press.

Bowen, M. (1978). *Family therapy in clinical practice*. Jason Aronson.

Butler, J. (2004). *Undoing gender*. Routledge.

Caruth, C. (1996). *Unclaimed experience: Trauma, narrative, and history*. Johns Hopkins University Press.

Danieli, Y. (1998). The trauma and the conspiracy of silence in families. In Y. Danieli (Ed.), *International handbook of multigenerational legacies of trauma* (pp. 3–32). Plenum Press.

GrubrichSimitis, I. (2010). Trauma or drive/drive and trauma. *Psychoanalytic Quarterly*, 79(4), 973–1005.

Haghshenas, Z. (2025). The traumatic effects of war on women in Alexievich's *The Unwomanly Face of War*. *Interdisciplinary Studies of Literature, Arts and Humanities*, 5(9), 181–200. <https://doi.org/10.22077/islah.2024.8051.1500>

Halbwachs, M. (1992). *On collective memory*. University of Chicago Press.

Herman, J. L. (1992). *Trauma and recovery: The aftermath of violence—from domestic abuse to political terror*. Basic Books.

Hirsch, M. (2012). *The generation of postmemory: Writing and visual culture after the Holocaust*. Columbia University Press.

Hooks, B. (1989). *Talking back: Thinking feminist, thinking black*. South End Press.

Kandiyoti, D. (1988). Bargaining with patriarchy. *Gender & Society*, 2(3), 274–290.

- Khamaysa, I. S. M. (2022). *Traumatic experiences of the catastrophe – Nakba – after 72 years as perceived by the first generation* [Doctoral dissertation, Universidad de Granada]. DIGIBUG. <https://digibug.ugr.es/bitstream/handle/10481/76042/81008.pdf>
- LaCapra, D. (2001). *Writing history, writing trauma*. Johns Hopkins University Press.
- Lutzkier, C., & Reich, C. (2012). Intergenerational transmission of trauma. *Psychiatrische Praxis*, 39(6), 227–233.
- Mendelsohn, Benjamin. 2006. *Victimology and Contemporary Society's Trends*. Bucharest: Editura Lumina Lex.
- Minuchin, S. (1974). *Families and family therapy*. Harvard University Press.
- Pourgharib, B., Esmaili, S., & Rezaei Talarposhti, A. (2024). Trauma narrative and healing: A posttraumatic exploration of Toni Morrison's *Home*. *The Journal of Interdisciplinary Studies of Literature, Humanities and Arts*, 4(7), 41–60. <https://doi.org/10.22077/2024.7071.1387>
- Reich, W. (2012). *Character analysis*. Farrar, Straus and Giroux.
- Salberg, J., & Grand, S. (2024). *Transgenerational trauma: A contemporary introduction*. Routledge.

Representation of Women's Intergenerational Silence in Contemporary Iranian Crime Literature: A Case Study of the Novels, *The Young Skull* and *Jordan's Crime*

Farahnaz Ghassemi nia¹, Reza Satari² 

Abstract

This study explores the representation of intergenerational silence of women within contemporary Iranian crime literature, a silence viewed as a symbolic act embodying collective psychic continuity and functioning as a cultural mechanism of survival. Grounded in trauma and intergenerational memory theories, and emphasizing the concepts advanced by Caruth, Hirsch, and LaCapra, silence is portrayed not as absence but as a complex narrative articulation of pain and re-enactment of suppressed memory. The research aims to investigate processes through which remembrance and the transmission of wounds redefine feminine identity against patriarchal and cultural hierarchies of power. Using a descriptive–analytical approach and an interdisciplinary method, the study examines the correlation between crime fiction and trauma psychology through feminist and generational lenses in the Iranian novels, *The Young Skull* and *Jordan's Crime*. Findings indicate that silence functions not as narrative closure but as a platform for the repetition of the unsaid and gradual recovery of wounded memory, an unseen language acting as resistance and reconstruction of collective identity. Ultimately, trauma, intersecting with silence and transgenerational transmission, opens the possibility of restoring feminine discourse and reconstituting fractured subjectivity, enabling repetition rather than cessation.

Keywords: intergenerational silence, trauma, feminist psychoanalysis, Iranian crime literature

1. Ph.D Student in Persian Language and Literature and Graduate in Judicial Law, Department of Persian Language and Literature, University of Mazandaran, Babolsar, Iran (Corresponding author). Parinaz.ghassemi@gmail.com

2. Associate Professor in Persian Language and Literature, Department of Persian Language and Literature, University of Mazandaran, Babolsar, Iran
Rezasatari@umz.ac.ir

How to cite this article:

Farahnaz Ghassemi nia; Reza Satari. "Representation of Women's Intergenerational Silence in Contemporary Iranian Crime Literature: A Case Study of the Novels, *The Young Skull* and *Jordan's Crime*". *Interdisciplinary Studies of Literature, Arts and Humanities*, 6, 12, 2026, 167-196. doi: 10.22077/islsh.2026.9813.1695



Copyright: © 2025 by the authors. Licensee Journal of *Interdisciplinary Studies of Literature, Arts & Humanities*. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

